

قرآن مبین

(۲)

سوره مدثر

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره مدثر

آیات ۱ تا ۷:

بسم الله الرحمن الرحيم. يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ ۱، قُمْ فَأَنْذِرْ ۲، وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ۳، وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۴، وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۵، وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ ۶، وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ۷

به نام خدای بسیار مهربان. ای جامه بر خود پیچیده. برخیز و هشدار ده. و پروردگارت را بزرگ شمار. و خود را پاک گردان. و مضطرب مباش. به مشکلاتی که پیش خواهد آمد توجه مکن، که آن گاه در وجودت بزرگ خواهند شد. و برای پروردگارت صبر پیشه کن.

واژگان

دثر:

مصباح: ما يتدثر به الانسان و هو ما يلقيه عليه من كساء أو غيره فوق اشعار.
التحقيق: هو التضاعف مع الاحاطة، فالدثار هو ما تضعف فوق اللباس محيطاً به.

چیزی که روی لباس می پوشند و خود را با آن حفظ می کنند.

رجز:

مقایس: اصل يدلّ علی اضطراب

التحقيق: هو الشدة المضيقه بتحول و تقلب.

ریشه‌ی لغت اضطراب است چنان‌که در مقایس و مفردات آمده است. برخی کتب مانند صحاح قذر مثل رجس معنا کرده‌اند؛ و تهذیب عمل الّذی یودّی الی العذاب معنا کرده است.

سوره‌ی مدثر در فهرست ترتیب نزول در رتبه‌ی چهارم قرار دارد، اما بنا بر تحقیق به نظر می‌رسد ده آیه‌ی ابتدایی سوره‌ی مدثر پس از سوره‌ی علق نازل شده باشد. (در ادامه معلوم خواهد شد که ۷ آیه‌ی ابتدایی سیاق معنایی واحدی دارد) پس از نزول آیات ابتدایی سوره‌ی علق فترتی در وحی رخ می‌دهد، در مدّت زمان این فترت چند قول است: ۱۵ روز، ۴۰ روز، و دو سال و نیم؛ که ۴۰ روز مشهورتر است.

در ۴۰ سالگی وحی برای اولین بار بر وجود مبارک پیامبر نازل می‌شود، و بلافاصله قطع می‌شود. اشتیاق قلبی پیامبر بر ادامه‌ی وحی، و بیم این‌که وحی به کلی قطع شده باشد، حال عجیبی را برای ایشان رقم زد. توجّه به این حالات در فهم آیات سوره‌ی مدثر بسیار حائز اهمیت است.

آیات ابتدایی سوره خطاب به پیامبر است، گویا حال انقطاع وحی سبب رقت قلب پیامبر اکرم شده بود، این آیات برای آرامش پیامبر نازل شد. خداوند به محبوبش می‌فرماید: برخیز و بلند شو، ما با تو کارها داریم. می‌فرماید ای که جامه بر خود پیچیده‌ای، برخیز و شروع کن.

در ابتدا می‌فرماید: رَبِّتْ را تکبیر گوی، خدایت را والا بدان. چنان‌که نقل شده است: الله اکبر من أن یوصف. متن کامل روایت چنین است:

الكافي عن الإمام الصادق عليه السلام : قال رجلُ عندهُ : اللهُ أَكْبَرُ، فقالَ : اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ ؟ فقالَ : مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، فقالَ أبو عبدِ اللهِ عليه السلام : حَدِّثْهُ، فقالَ الرَّجُلُ : كَيْفَ أَقُولُ ؟ قالَ : قُلْ : اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ.
(الكافي ۸/۱۱۷/۱)

مرحوم علامه در اکبر من أن یوصف عبارتی دارند که جای تأمل فراوان دارد:

فهو تعالى أكبر من كل وصف نصفه به حتى من هذا الوصف، و هذا هو المناسب للتوحيد الإسلامي الذي يفوق ما نجده من معنى التوحيد في سائر الشرائع السماوية.

در آیه ۴ می‌فرماید: وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ

معنای ابتدایی پاکیزه کردن لباس به جهت رفت و آمدهای زیاد حضرت به کوه‌های اطراف مکه است. در ترتب معانی تا اصلاح اعمال، صفات و درون، و تا اوج معانی عرفانی نیز می‌توان پیش رفت.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.

معانی که برای این آیه بیان کرده‌اند چنین است: معاصی، عذاب، بت‌ها، موجبات عذاب، رجس (آلودگی) و متأسفانه هیچ کدام از این معانی مطابق لغت نیست، به علاوه که درباره‌ی پیامبر فاقد معنا است، و به ناچار باید توجیهات عجیب و غریبی بیاورند. چنان که عرض شد رجز در لغت به معنای اضطراب است. با توجه به شأن نزول آیات به نظر می‌رسد اضطراب سرّ معنای خوبی برای آیه باشد، که اولاً با فحوای کلی سوره تطابق دارد، و ثانیاً نیازی به توجیهات بیهوده نیست.

مرحوم مصطفوی در کتاب خوب التحقيق، ذیل لغت رجز بیانی دارند که نقلش در این جا مناسب است:

أى المضيقه المتحصلة فى الصدر من التقيّدات المعمولة و الرسوم المتدواله و صفات قلبية كالهمّ و الغمّ و الاضطراب و التحير فى إجراء ما يعرف، و العمل بما يعلم و الاستقامة فيما يؤمر به، و الانقطاع عمّا للناس و فيهم. و من العجب تفسير بعضهم الرجز بالشرك و الصنم مع عدم التناسب بين المادّة، و هذا التفسير موضوعاً و حكماً.

وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ، وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ.

مرحوم علامه در المیزان بیان زیبایی ذیل این کریمه دارند:

لا تمنن امتثالک لهذه الأوامر و قيامك بالإندار و تكبيرك ربك و تطهيرك ثيابك و هجرك الرجز حال كونك ترى ذلك كثيرا و تعجبه- فإنما أنت عبد لا تملك من نفسك شيئا إلا ما ملكك الله و أقدرک علیه و هو المالك لما ملكك و القادر على ما علیه أقدرک فله الأمر و عليك الامتثال.

متأسفانه اکثر تفاسیر معانی را بیان کرده‌اند که در شأن پیامبر اکرم نیست. بخشی را مرحوم علامه بیان کردند، ما هم مطلبی را اضافه می‌کنیم: مراد این است که حضرت از حال فقر در همه‌ی ساحات حیات مبارکشان جدا نشوند؛ بنابراین معنا این است که این همه رنج و مشکلاتی که به تو رسیده، و خواهد رسید را بزرگ مشمار، و به آن‌ها توجه نکن؛ و برای ربّ صبر پیشه کن. توجه به آن‌ها، آن را زیاد و تحملش را سخت می‌کند. به بیان خواجه:

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش

هفت آیه‌ی ابتدایی در واقع بیان عاشقانه‌ای میان خداوند متعال و محبوبش پیامبر اکرم است. حال اضطراب از ثقلت وحی، فاصله‌ی میان نزول سوره‌ی علق و سوره‌ی مدثر، و وظیفه‌ی سنگینی که پیش روی ایشان خواهد بود، موجب نزول این آیات است. خداوند متعال با این چند آیه در اوج لطافت و زیبایی نبی‌اش را آرام می‌کند. با توضیحات عرض شده معلوم گشت که توجه نکردن به حال پیامبر در زمان نزول این آیات، نقص بزرگی در ترجمه و شرح به همراه خواهد داشت. پیش‌زمینه‌های ذهنی نیز عامل مهم دیگری در اشتباه فهمیدن مراد آیات است.

گاهی از بعضی بزرگان تفاسیری دیده می‌شود که باعث تعجب است، پیامبر محبوب خدا است، رابطه‌ی عاشقانه‌ای میان محب و محبوب برقرار است. آیات بسیاری در قرآن کریم، بیان این رابطه‌ی باشکوه است. گویا ما نشسته‌ایم و تماشاگر این همه شکوه و لطافت هستیم. اگر در این مطلب دقت نکنیم باب فهم قرآن را بر خود می‌بندیم. لطفاً دقت فرمایید.

آیات ۸ تا ۱۰:

فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ ۙ فَذَلِكَ يَوْمٌ مِّنْ يَّوْمٍ عَسِيرٍ ۙ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ۙ ۱۰.

چون در صور دمیده شود. آن روز، روزی سخت خواهد بود. بر کافران آسان نخواهد بود.

این آیات بنابر قول مشهور با ۷ آیه‌ی قبلی سوره نازل شده است. اما توجه به مضمون این آیات مشخص می‌کند که در سیاق معنایی آیات ۱۱ به بعد سوره‌ی مدثر است. به همین جهت ما از مشهور تبعیت نکرده، و این ۳ آیه را در ترتب نزول همراه آیات قبل نمی‌دانیم.

همان‌طور که در سوره‌ی علق بیان کردیم، آیات ۱ تا ۷ این سوره در جایگاه دوم شأن نزول قرار دارند؛ و مابقی آیات پس از سوره‌ی بلد و آیات ۵ به بعد سوره‌ی علق نازل شده است. برای یک‌پارچگی سُور، ادامه‌ی آیات سوره‌ی مدثر نیز مانند سوره‌ی علق در این جا بیان و شرح می‌گردد.

دمیده شدن در ناقور، مانند نفخ در صور کنایه‌ای از برپاشدن قیامت، و زنده شدن مردگان است. آن روز بر کسانی که حقایق را پوشاندند، و خودپرست بودند بسیار دشوار است. چرا که آن‌جا فقط حقیقت حاکم است، و اعتبارات عالم ماده یک‌سره برچیده می‌شود.

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ۱۱ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ۱۲ وَبَنِينَ شُهُودًا ۱۳ وَمَهْدَتْ لَهُ مُمْتِهِدًا ۱۴ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ۱۵ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ۱۶ سَأَرْهِفُهُ صَعُودًا ۱۷ إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ۱۸ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ۱۹ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ۲۰ ثُمَّ نَظَرَ ۲۱ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ۲۲ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ۲۳ فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلًا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ۲۴ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ۲۵ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ۲۶ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ ۲۷ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ۲۸ لَوَاحُئُ اللَّبْشَرِ ۲۹ عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشَرَ ۳۰ وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ۳۱

مرا با او که به تنهایی خلقتش کردم واگذار. اموال بسیاری به او دادم. و فرزندانی که همواره در خدمتش هستند. و هر چه برای آسایش نیاز داشت برایش فراهم کردم. اما باز طمع بیشتر دارد. هرگز، او با آیات ما سر ستیز دارد. به زودی او را به دشواری می‌افکنم. او اندیشید و برنامه‌ریزی کرد. مرگ بر او! چگونه نقشه می‌کشد؟ و باز هم مرگ بر او! چگونه می‌سجد و برنامه‌ریزی می‌کند؟ اخم کرد و چهره در هم کشید. پشت کرد و تکبر ورزید. در نهایت گفت: این قرآن سحری است که به او آموخته‌اند. و جز سخن انسان نمی‌تواند باشد. به زودی او را در سقر وارد خواهم کرد. و تو نمی‌دانی سقر چیست! نه زنده می‌گذارد، و نه رها می‌کند. حتی پوستش را خواهد سوزاند. نوزده نگهبان بر او گمارده می‌شوند. مراقبان آتش را فقط از فرشتگان قرار داده‌ایم، شمار آن‌ها امتحانی برای کافران است، باشد که اهل کتاب (با آمدن تعداد آن‌ها در قرآن) به حقانیت قرآن یقین پیدا کنند، و ایمان مؤمنان نیز افزون گردد، و اهل کتاب و مؤمنان دیگر شکّی نداشته باشند، اما بیمار دلان و کافران گویند: خدا از بیان این مثل چه می‌خواسته است؟! بلی، خدا است که گمراه می‌کند و هدایت می‌نماید، شمار لشکریان خدا را فقط خود خداوند می‌داند، همه‌ی این‌ها فقط برای اندرز مردم است.

سقر:

مقایس: يدلّ على إحراق أو تلويح بنار، يقال سقرته الشمس، اذا لوّحته.

التحقيق: هو الحرارة الشديدة بحيث يوجب تغييراً في لون أو صفة.

این آیات شأن نزولی دارد که در روایات به آن اشاره شده است. روایتی که جامع‌ترین روایت در این خصوص است را نقل می‌کنیم. شرح این آیات بدون توجه به شأن نزول دشوار است. چرا که به روشنی درباره‌ی شخص معینی سخن می‌گوید. البته چنان‌که بارها عرض شد مخاطب آیات خود ما هستیم، شأن نزول بهانه است، و مخاطب قرآن همه‌ی انسان‌ها می‌باشند.

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله علیه): قَوْلُهُ: ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا فَإِنَّهَا نَزَلَتْ فِي الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا مُجَرَّبًا مِنْ دَهَاهِ الْعَرَبِ وَكَانَ مِنَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقْعُدُ فِي الْحَجْرِ وَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَاجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ شَمْسٍ مَا هَذَا الَّذِي يَقُولُ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) شِعْرٌ أَمْ كِهَانَةٌ أَمْ خَطْبٌ فَقَالَ دَعُونِي أَسْمَعْ كَلَامَهُ قَدْ نَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله) أَنْشِدْنِي مِنْ شِعْرِكَ. قَالَ: مَا هُوَ شِعْرٌ وَلَكِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ الْمَلَائِكَةُ وَأَنْبِيَآؤُهُ (عليهم السلام) وَرُسُلُهُ فَقَالَ اتْلُ عَلَيَّ مِنْهُ شَيْئًا. فَقَرَأَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حَمَّ السَّجْدَةِ فَلَمَّا بَلَغَ قَوْلَهُ: فَإِنْ أَعْرَضُوا يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله) قُرَيْشٌ {ف} قُلْ لَهُمْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ قَالَ: فَأَقْشَعَرَ الْوَلِيدُ وَقَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ فِي رَأْسِهِ وَ لَحْيَتِهِ وَ مَرَّ إِلَى بَيْتِهِ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى قُرَيْشٍ مِنْ ذَلِكَ فَمَشَوْا إِلَى أَبِي جَهْلٍ فَقَالُوا يَا أَبَا الْحَكَمِ إِنَّ أَبَا عَبْدِ شَمْسٍ صَبَأَ إِلَى دِينِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ آله) أَمَا تَرَاهُ لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْنَا فَعَدَا أَبُو جَهْلٍ إِلَى الْوَلِيدِ. فَقَالَ: لَهُ يَا عَمَّ نَكَّسْتَ رُءُوسَنَا وَ قَضَحْتَنَا وَ أَشْمَتَ بَنَاءَ عَدُوِّنَا وَ صَبَوْتَ إِلَى دِينِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ آله) قَالَ مَا صَبَوْتُ إِلَى دِينِهِ وَلَكِنِّي سَمِعْتُ كَلَامًا صَعْبًا تَقْشَعُرُ مِنْهُ الْجُلُودُ فَقَالَ لَهُ: أَبُو جَهْلٍ أَخْطَبُ هِيَ. قَالَ: لَا إِنَّ الْخُطْبَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ وَ هَذَا كَلَامٌ مَنْثُورٌ وَ لَا يُشَبِّهُ بَعْضُهُ بَعْضًا. قَالَ: فَشِعْرٌ هُوَ قَالَ لَا أَمَا إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ أَشْعَارَ الْعَرَبِ بَسِيطَهَا وَ مَدِيدَهَا وَ رَمَلَهَا وَ رَجَزَهَا وَ مَا هُوَ بِشِعْرٍ قَالُوا فَمَا هُوَ قَالَ دَعْنِي أَفَكِّرُ فِيهِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ قَالُوا لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ شَمْسٍ مَا تَقُولُ فِيمَا قُلْنَا قَالَ: قُولُوا هُوَ سِحْرٌ فَإِنَّهُ أَخَذَ بِقُلُوبِ النَّاسِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ فِي ذَلِكَ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ

وَحِيداً وَإِنَّمَا سُمِّيَ وَحِيداً لِأَنَّهُ قَالَ لِقُرَيْشٍ أَنَا أَتَوَحَّدُ بِكِسْوَةِ الْبَيْتِ سَنَّهُ وَ عَلَيَّكُمْ فِي جَمَاعَتِكُمْ سَنَّهُ وَ كَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَ حَدَاقٌ وَ كَانَ لَهُ عَشْرُ بَنِينَ بِمَكَّةَ وَ كَانَ لَهُ عَشْرُ عَبِيدٍ عِنْدَ كُلِّ عَبْدٍ أَلْفُ دِينَارٍ يَتَجَرُّ بِهَا وَ تِلْكَ الْقِنْطَارُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ يُقَالُ إِنَّ الْقِنْطَارَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ ذَهَباً فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۱۶۶ / بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۴۴

علی بن ابراهیم (رحمة الله علیه): ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً در خصوص ولید بن مغیره نازل شده است که پیرمرد سالخورده و با تجربه ای بود و از مردان زیرک و باهوش عرب بود و از جمله کسانی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را مسخره می کردند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اتاقی می نشست و قرآن را تلاوت می نمود. قریشی ها نزد ولید بن مغیره گرد آمدند و گفتند: «ای اباعبدشمس! این چیزی که محمد (صلی الله علیه و آله) می گوید، چیست؛ شعر است یا پیش گویی است و یا خطبه است؟» گفت: «اجازه دهید من سخنان وی را گوش دهم». به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزدیک شد و گفت: «از شعرهای خویش برای من بخوان». حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: «این سخنان شعر نیست؛ بلکه کلام و سخن خداوند است که آن را برای فرشتگان و پیامبران برگزید». گفت: «مقداری از آن سخنان را بر من تلاوت کن». پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوره ی حم السجدة را بر وی خواند و آنگاه که به این آیه رسید: اگر آن ها روی گردان شوند. (فصلت/۱۳) که منظور قریش است؛ بگو: من شما را از صاعقه ای همانند صاعقه عاد و ثمود می ترسانم! (فصلت/۱۳) ولید از وحشت لرزید و مو بر اندام وی راست شد و به منزل خویش رفت و در این زمینه، سخنی با قریشی ها نگفت و به سراغ آنان نرفت. پس قریشی ها نزد ابوجهل رفتند. و گفتند: «ای اباحکم! ابا عبدشمس به دین محمد (صلی الله علیه و آله) گرایش پیدا کرده است. به نظر تو دیگر نزد ما نمی آید؟» ابوجهل نزد ولید رفت و به او گفت: «ای عمو! ما را سرشکسته کردی و آبروی ما را بر باد دادی و زبان دشمنان ما را بر سر ما دراز کردی و به دین محمد (صلی الله علیه و آله) گرایش پیدا کردی!» پاسخ داد: «به دین محمد (صلی الله علیه و آله) گرایش پیدا نکردهام، ولی سخنانی از وی شنیدم که تکان دهنده بود و مرا به لرزه انداخت». ابوجهل به وی گفت: «آیا سخنان وی از نوع خطبه بود؟» گفت: «خیر، خطبه، کلامی متصل و مرتبط است، و این سخنان به نشر است و هیچ ارتباطی با

یکدیگر ندارد». گفت: «پس کلام وی شعر بود؟» گفت: «خیر، من انواع شعرهای عرب از بحر بسیط و مدید و رمل و رجز را شنیده‌ام، ولی کلام وی شعر نبود». ابوجهل گفت: «پس کلام وی چه بود؟» گفت: «اجازه بده فکر کنم. فردای آن روز به او گفتند: ای ابا عبدشمس! درباره‌ی آنچه به تو گفتیم، نظرت چیست؟» گفت: «بگویید سخنان او سحر و جادو است که دل انسان‌ها را شیفته‌ی خویش می‌کند. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد: ذُرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، به این دلیل [ولیدبن مغیره] وحید نامیده شد که به قریش گفت: من به تنهایی به مدّت یک سال پوشش کعبه را به عهده میگیرم و شما و همراهانتان نیز به مدّت یک سال به عهده بگیرید. وی دارای ثروت فراوانی بود و باغ‌هایی داشت و ده فرزند پسر داشت و ده بنده که هرکدام از بندگان او هزار دینار بود که با آن تجارت می‌کرد؛ او در آن زمان، سرمایه‌داری بی‌چون و چرا بود. پس خداوند عزوجل این آیات را نازل کرد: ذُرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا.

شرح آیات:

همان‌طور که در روایت فوق بیان شده است، و در نقل‌های تاریخی اهل سنت نیز آمده است؛ این آیات درباره‌ی ولیدبن مغیره است. او بزرگ و معتمد قریش بود؛ و مال و مکتب بسیاری داشت. تا جایی که هزینه‌های کعبه را یک سال او قبول می‌کرد، و سال بعدی را مابقی بزرگان قریش برعهده می‌گرفتند. بزرگان قریش برای راه‌کار رهایی از تأثیر قرآن نزد او رفتند. او پس از تأمل بسیار پیشنهادی به قریش داد. گفت بگوئید قرآن سحر است، و برای همین نمی‌فهمید که چگونه در شما اثر می‌گذارد. این آیات درباره‌ی او نازل گردید.

معنای آیات کاملاً روشن است. خداوند متعال این داستان را به طور کامل شرح می‌دهد. به نظر حقیر علت بیان این داستان با جزئیات، به جهت آیه‌ی ۱۵ است: **ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ**. ولید همه چیز داشت، مال بسیار، فرزندان در خدمت، احترام نزد مردم، ریاست قوم و ...، اما بیشتر می‌خواست، طمع بسیاری داشت. دنیا که نهایت ندارد، هرچه پیش بروی باز هم ادامه دارد. این همان شح نفس است. در سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۹ آمد: **وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**. حرص و همه‌چیز را برای خود خواستن دلیل هلاکت انسان است. داستان ولید برای همه‌ی مخاطبان بیان شده است. باید با خود اندیشه کنیم، این صفت در ما نیست؟! کدامان به آنچه خداوند به ما داده است راضی هستیم؟ کدام ما بر شح و حرصِ نفسمان افسار زده‌ایم؟!

مطلب دیگر این‌که او صاحب عقل و اندیشه بود، اما این ذکاوت را در مسیر دنیا به کار می‌بست. همه‌ی قریش از تأثیر قرآن به هراس افتاده بودند؛ و راهی برای جلوگیری از نفوذ آن پیدا نمی‌کردند. چاره را فقط این دیدند که دست به دامن ولید شوند. این اتفاق نشان می‌دهد که او صاحب عقل بوده است. در آیات هم بیان می‌شود که: **إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ**. بسیار

اندیشید، و برنامه‌ریزی کرد، تا در نهایت راه‌کارش را ارائه داد. بلی انسان می‌تواند باهوش و ذکاوت بسیار باشد، اما هیچ بهره‌ای از حقایق و معنویت نبرده باشد.

مطلب بعدی این‌که فرصت آسایش و مکنت برای انسان همیشگی نیست. مدتی به ولید فرصت داده شد، فرصتش که تمام شد، در مسیر سقوط قرار گرفت؛ بیان شد: **سَأَرْهَقُهُ صُعُودًا**. انسان تحت تربیت الهی است، خدا هیچ کدام از بندگانش را رها نمی‌کند. دادن و گرفتنش در مسیر تربیت‌شان است.

آیه ۳۱ درباره‌ی نوزده مأموری است که بر جهنم گماره شده‌اند، بیان عدد این نگهبانان دو باور و دو دسته ایجاد کرده‌است، که قرآن از آن خبر می‌دهد. دسته‌ی اول شامل دو گروه‌اند: اهل کتاب و مؤمنان. در کتب پیشینیان به عدد ۱۹ اشاره شده بود. تکرار آن در قرآن موجب می‌گردید که حقانیت قرآن برای ایشان اثبات گردد؛ البته اگر اهل انصاف باشند. مؤمنان نیز با باورمندی اهل کتاب به قرآن، ایمانشان افزون می‌گردد. دسته‌ی دوم نیز دو گروه‌اند: منافقان (بیماردلان) و کافران، آن‌ها که همیشه در هر مطلبی شک و شبهه ایجاد می‌کنند، این عدد ساده هم برایشان امتحانی می‌گردد، که از عهده‌اش بر نخواهند آمد.

آیات ۳۲ تا ۳۷:

كُلًّا وَالْقَمَرَ ۳۲ وَاللَّيْلَ إِذْ أَدْبَرَ ۳۳ وَالصُّبْحَ إِذَا أَسْفَرَ ۳۴ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ ۳۵ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ۳۶ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ۳۷

هرگز چنین نیست! سوگند به ماه. و سوگند به شب آن گاه که پشت می کند و می رود. و قسم به صبح آن گاه که نمایان می شود. که آن از بزرگترین آیات است. اندرزی برای همه‌ی انسان‌ها است. برای هر کس که بخواهد پیش افتد، یا پس ماند.

این آیات دربردارنده‌ی سه قسم است، وقتی در آیات قرآن قسم آورده می شود، جواب قسم دارای اهمیتِ معرفتی است. قسم به ماه، شب و روز خورده می شود. شب وقتی بساطش را برمی چیند و می رود، و صبح وقتی سفره اش را پهن می کند و آغاز می کند. إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ جواب قسم است. مرجع ضمیر در إِنَّهَا معنای آیات را مشخص خواهد کرد. از دو قرینه می توانیم برای تعیین مرجع ضمیر کمک بگیریم. اول کَلَّا که در آیه‌ی ۳۲ آمده است. کَلَّا ردع ما سبق است. باید موضوعی در آیات گذشته آمده باشد که در این آیات ردّ شود. در آیات قبل موضوع اصلی قرآن بود. در ابتدا برای جلوگیری از تأثیر آیات شبهه‌ی سحر بودن آن را القاء کردند؛ و سپس موضوع تعداد نگهبانان دوزخ در قرآن بیان شد. بنابراین کَلَّا معنایش با توجّه به آیات گذشته دفع پندهای موهومی ایشان درباره‌ی قرآن است. قرینه‌ی دوم آیه‌ی ۳۶ است: نَذِيرًا لِلْبَشَرِ؛ روشن است این وصف متبادر در قرآن کریم است. بنابراین مرجع ضمیر از نظر حقیر قرآن کریم می باشد. قرآن در این کریمه یکی از بزرگترین آیات الهی شمرده شده است.

انسان یا با قرآن مأنوس می شود، و از پندهای آن عبرت می گیرد، که أَنْ يَتَقَدَّمَ است، و یا پند قرآن را جدی نمی گیرد که يَتَأَخَّرَ است.

دو تطبیق زیبا در آیهی إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى:

الباقر (علیه السلام): إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى نَذِيرًا لِلْبَشَرِ قَالَ يَعْنِي فَاطِمَةُ (سلام الله علیها).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۱۸۴ / بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۳۱

الباقر (علیه السلام): وَقَوْلُهُ إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرَى نَذِيرًا لِلْبَشَرِ يَعْنِي مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۱۸۴ / بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۶۴

آیات ۳۸ تا انتهای سوره:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ۚ ۳۸ اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ ۚ ۳۹ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ۚ ۴۰ عَنِ الْمَجْرِمِينَ ۚ ۴۱ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ۚ ۴۲ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلُوحِينَ ۚ ۴۳ وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ ۚ ۴۴ وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ۚ ۴۵ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ۚ ۴۶ حَتَّىٰ اُتَانَا الْيَقِينُ ۚ ۴۷ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ۚ ۴۸ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ۚ ۴۹ كَانَهُمْ حُمُرٌ مَّسْتَنْفِرَةٌ ۚ ۵۰ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ۚ ۵۱ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنشَرَةً ۚ ۵۲ كُلًّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ۚ ۵۳ كُلَّا اِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ۚ ۵۴ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ۚ ۵۵ وَمَا يَذْكُرُونَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ ۚ هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ۚ ۵۶

هر کس در گرو اعمال خویش است. مگر اصحاب یمین. آن‌ها در بهشت از حال مجرمین می‌پرسند: چه کردید که جهنمی شدید؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم. و هیچ‌گاه مساکین را اطعام نکردیم (به مساکین رسیدگی نمی‌کردیم). و همواره با اهل باطل معاشرت داشتیم. و روز قیامت را باور نداشتیم. تا مرگ به سراغمان آمد. شفاعت کنندگان برای آن‌ها فایده‌ای ندارد. آن‌ها را چه شده که از این همه پند روی‌گردانند؟ گویا گورخرانی رمیده‌اند! که از شیری گریخته‌اند. هر کدام از آن‌ها انتظار دارد کتابی مختص به خود برایش فرستاده شود! هرگز چنین نیست، آن‌ها از آخرت نمی‌ترسند. قرآن برای عبرت کافی است. هر که دنبال عبرت گرفتن از قرآن باشد. و هیچ کس عبرت نخواهد گرفت مگر این که خداوند اراده کند، او اهل تقوی و مغفرت است.

خوض:

مقاييس: يدلّ على توسّط شيء و دخول.

التحقيق: هو الانغماس فى شيء فيه فساد ، و يعبر عنه بالفارسيّة بكلمة: فرو رفتن. و الشرّ و الفساد من لوازم مفهوم الخوض، و هذا المعنى مرتبة شديدة من الورود و الدّخول، و الغمس مخصوص بالماء.

حمر:

مقاييس: اصل واحد عندى و هو الذى يعرف بالحمرة، و قد يجوز أن يجعل اصلين: أحدهما هذا، و الآخر جنس من الدّواب. فالحمار معروف.

نفر:

مقاييس: يدلّ على تجاف و تباعد، منه نفر الدّابة و غيره نفاراً. و ذلك تجافيه و تباعده عن مكانه و مقرّه.

قسور:

مقاييس: يدلّ على قهر و غلبة بشدّة.

التحقيق: الأسد من أتمّ مصاديق اللفظ، لكونه غالباً قاهراً مسلطاً على جميع الحيوانات. و على هذا ينصرف اللفظ إليه.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ، اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ؛ ما كسبت فقط اعمال نيست، هر آن چيزی است كه انسان كسب كرده است. در گذشته عرض شد كه باور و عقیده اصل است، و اعمال نشانه‌ی آن می‌باشد. بنابراین مجموع باور و عمل آن چيزی است كه انسان كسب می‌كند. اَلَا استثناء متصل است. مراد این است كه اصحاب یمین در گرو اعمالشان نیستند. اصحاب یمین متوسطین از مؤمنان هستند. آن‌ها برای خدا كار می‌کنند؛ بنابراین دلیلی ندارد تا در گرو اعمالشان باشند، و گرفتار باورها و كرده‌های غیر الهی‌شان باشند. در نتیجه این آیه درباره‌ی اصحاب شمال یا همان مجرمان است. دَقْتُ در تقسیمی كه در سوره‌ی واقعه آمده است معنای این آیات را روشن‌تر خواهد كرد. وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (آیات ۱۰ و ۱۱). در این میان گروهی هستند كه اصلاً محاسبه ندارند. اینان نَفْس‌هایشان الهی شده است. اصحاب یمین برای خدا كار می‌کنند، اَمَّا سَابِقُونَ به تأیید حدیث قرب نوافل خود را در معبودشان فانی كرده‌اند. در سوره‌ی صافات آیات ۱۲۷ و ۱۲۸ آمد: فَكَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ، اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ.

فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمَجْرِمِينَ، مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؛ اصحاب یمین در بهشت از گروه مجرمان سؤال می‌کنند: چه شد كه در سقر گرفتار شدید؟! سقر صفتی برای دوزخ است. بیان آتش بسیار سوزانی است كه حال مجرمان را دگرگون می‌كند. برای اهل خدا حال دوزخیان بسیار عجیب و غیر قابل باور است. با خود و آن‌ها گفت‌وگو می‌کنند چرا سفره‌ی رحمت و مهر خداوند را رها كردید، و در این عذاب خود را گرفتار كردید! پاسخ دوزخیان بسیار مهم است؛ از این جهت كه علل اصلی جهنمی شدن را بیان می‌کنند.

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نَطْعِمِ الْمَسْكِينِ، وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ، حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ، فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ؛

اول این که از نمازگزاران نبودیم؛ نه این که نماز نمی خواندیم، نماز بطنی دارد که یاد خدا است. در سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵ آمد: اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ. از نمازگزاران بودن یعنی متوجه خدا بودن. این کریمه به روشنی دلالت بر این دارد که این آیات در مراحل بعد از تشریع نماز نازل شده است.

دوم این که به مساکین رسیدگی نمی کردیم؛ اطعام مسکین فقط سیر کردن شکم گرسنه نیست. بلکه توجه و رسیدگی به حال فقراء است. یکی از مصادیق بارز آن اطعام است. جهنمی شدن به خاطر عدم رسیدگی هشدار ی بسیار جدی برای انسان است.

سوم این که با غافلین از خدا انس داشتیم. واژه ی دقیقی آمده است: خوض، به معنای فرورفتن و غرق شدن است. یعنی آن قدر با اهل غفلت معاشرت کردیم و انس گرفتیم که گویا در آن ها غرق شدیم! بر اهل دقت مخفی نیست که هیچ چیز در عالم بیش از معاشرت بر حال انسان اثر ندارد. معاشرت با اهل خدا انسان را الهی می کند، و در مقابل معاشرت با اهل غفلت انسان را از زمره ی غافلین خواهد کرد. دلیل این که عموماً انسان متوجه این حال نمی شود، فوری نبودن آن است. معاشرت به مرور روی انسان اثر می گذارد، دیر اثر می کند اما چنان اثری می کند که دیگر به سادگی از میان نخواهد رفت. سعدی علیه الرحمة با زبانی بسیار ساده این مفهوم را تصویر سازی کرده است:

گلی خوش بوی در حمام روزی

رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری

که از بوی دل آویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم

ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال هم‌نشین در من اثر کرد

وگر نه من همان خاکم که هستم

چهارم این‌که قیامت را باور نداشتیم. باور تنها به عالم ماده از مهم‌ترین دلائل الهی نشدن انسان است. روشن است که وقوف باور به عالم ماده بزرگ‌ترین سدّ انسان در مسیر الهی است.

در نهایت با مرگ همه‌ی بافته‌های کفّار از میان می‌رود. می‌فهمند که حقیقتِ عالم چیز دیگری بود، و عمری در خیالات به سر می‌بردند.

باور که نباشد شفاعت هم کارساز نخواهد بود، وقتی به شفیعان باور نداری، چگونه شامل شفاعت گردی؟! بنابراین نفع نداشتنِ شفاعت، به جهت عدم باور مجرمین است، نه این‌که شفاعت برایشان فایده نداشته باشد.

روایتی زیبا درباره‌ی شفاعت نقل کنیم:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليه السلام) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي (عليه السلام) عَنْ أَبِيهِ (عليه السلام) عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): أَرْبَعَةٌ أَنَا الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ أَتَوْنِي بِذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُعِينُ أَهْلِ بَيْتِي وَالتَّقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَالْمَحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَالدَّافِعُ عَنْهُمْ بِيَدِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۱۹۲ الخصال، ج ۱، ص ۱۹۶

پیامبر (صلی الله علیه و آله): چهار کس را روز قیامت خودم شفاعت خواهم نمود؛ هرچند با بار گناه مردم روی زمین به نزد من آیند: یاور خاندانم را و آن را که نیازمندی آنان را هنگامی که راه چاره بر آنان بسته باشد برطرف سازد و کسی را که آنان را به دل و زبان دوست داشته باشد و کسی را که با دست خویش از آنان دفاع نماید.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِيرِ مُعْرِضِينَ، كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ؛ ایشان را چه شده که از این همه پندی که برای آنان وجود دارد روی گردانند؟! از بارزترین واعظان خود قرآن کریم است. تشبیهی که در این آیات شده است بسیار عجیب است. حُمُر جمع حمار است، با توجه به واژه‌ی مُسْتَنْفِرَةٌ که در آیه آمده است، معنا کرده‌اند خران وحشی؛ که همان گورخر است. قسوة شیر است. آن قدر اعراض دارند که گویا گورخرانیند که از شیری وحشی رمیده‌اند! نمی‌خواهند حتی جمله‌ای از معارف را بشنوند! خدا به فریاد همه‌ی ما برسد.

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ ... كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ قَالَ: يَعْنِي كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ وَحْشٍ فَرَّتْ مِنَ الْأَسَدِ حِينَ رَأَتْهُ وَكَذَلِكَ الْمَرْجِيَّةُ إِذَا سَمِعَتْ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) نَفَرَتْ عَنِ الْحَقِّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۱۹۴ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۲۵

جابر (رحمة الله عليه) از امام باقر (عليه السلام) درباره‌ی آیه: ... كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ نقل می‌کند که فرمود: «یعنی آن‌ها مانند الاغ‌های وحشی هستند (گوره‌خر) که از دیدن شیر فرار کنند» دشمنان آل محمد (عليهم السلام) همین‌طور هستند؛ وقتی یکی از فضایل آل محمد (عليهم السلام) را می‌شنوند از حق فرار می‌کنند.

روایت بعدی از امهات روایات است، که خود رساله‌ای مستقل در شرح می‌خواهد.

عَنْ ابْنِ ظَبْيَانَ عَنْ الصَّادِقِ (عليه السلام) قَالَ إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرِثَهُ الْقَلْبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ أُسْرِعَ إِلَيْهِ اللَّطْفُ فَإِذَا نَزَلَ اللَّطْفُ صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ فَإِذَا صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ وَإِذَا تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ صَارَ صَاحِبَ فِطْنَةٍ فَإِذَا نَزَلَ مَنَزِلُهُ الْفِطْنَةِ عَمِلَ فِي الْفُدْرَةِ فَإِذَا عَمِلَ فِي الْفُدْرَةِ عَرَفَ الْأَطْبَاقَ السَّبْعَةَ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنَزِلَةَ صَارَ يَتَقَلَّبُ فِي فِكْرِ بِلُطْفٍ وَحِكْمَةٍ وَبَيَانٍ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنَزِلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَمَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ الْمَنَزِلَةُ الْكُبْرَى فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ وَوَرِثَ الْحِكْمَةَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَ الْعِلْمَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَ الْعُلَمَاءُ وَوَرِثَ الصِّدْقَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الصِّدِّيقُونَ إِنَّ الْحِكْمَةَ وَالصِّمْتَ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ وَإِنَّ الصِّدِّيقِينَ وَرِثُوا الصِّدْقَ بِالْحَشْوَعِ وَطُولِ

الْعِبَادَةُ فَمَنْ أَخَذَهُ بِهَذِهِ الْمَسِيرَةِ إِمَّا أَنْ يَسْقُلَ وَإِمَّا أَنْ يُرْفَعَ وَ أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْقُلُ وَلَا يُرْفَعُ إِذَا لَمْ يَرْعَ حَقَّ اللَّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِمَا أَمَرَ بِهِ فَهَذِهِ صِفَةُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يُحِبِّهِ حَقَّ مَحَبَّتِهِ فَلَا يَغْنُتُكَ صَلَاتُهُمْ وَ صِيَامُهُمْ وَ رَوَايَاتُهُمْ وَ عُلُومُهُمْ فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۱۹۴ / بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵

امام صادق (علیه السلام): اولوالالباب کسانی هستند که با تفکر و اندیشه کار کردند تا آنجا که محبت خداوند را ارث بردند، هرگاه محبت خداوند به قلب برسد و از آن روشنائی بگیرد لطف خداوند زودتر به آن می‌رسد. هنگامی که لطف در قلب فرود آمد مرکز فواید خواهد شد، و هنگامی که محل فواید گردید قلب از حکمت سخن می‌گوید، و هرگاه از روی حکمت سخن گفت دارای هوش و ذکاوت می‌گردد، هنگامی که هوش و فراست پیدا کرد با قدرت عمل می‌کند و هرگاه با قدرت کار کرد آسمان‌ها را می‌شناسد. هنگامی که به این مقام رسید در فکر و اندیشه و حکمت و بیان فرو می‌رود، وقتی که این چنین شد خواهش‌ها و دوستی‌های او به خدا ارتباط پیدا می‌کند، و هرگاه چنین مقامی پیدا کرد به جایگاه بزرگ می‌رسد و خداوند را در قلب خود می‌نگرد. در اینجا حکمت را به ارث می‌برد ولی نه آن‌طور که حکیمان آن را به ارث می‌برند، و علم را وارث می‌شوند اما به آن‌گونه که عالمان وارث می‌گردند، و صدق را ارث می‌برد نه آن‌طور که صدیقان ارث می‌برند. حکماء حکمت را به سکوت ارث بردند و علماء علم را به دست آوردند، صدیقان با خشوع صدق را فراگرفتند و با عبادت آن را به دست آوردند هرکس آن‌ها را به این وسیله فرا گیرد یا پایین می‌رود و یا بالا قرار می‌گیرد ولی بیشتر آن‌ها پایین قرار می‌گیرند و بالا نمی‌روند. زیرا آن‌ها حق خداوند را مراعات نکردند و اوامر او را انجام ندادند، این‌ها صفت کسانی است که خداوند را به خوبی نشناختند و او را آن‌طور که شایسته است دوست نداشتند، اکنون از نماز و روزه آن‌ها گول نخورید و از روایات و علوم آن‌ها مغرور نگردید فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ.

خودخواهی آن‌ها تا حدّی بود که هر کدام انتظار داشتند قرآنی اختصاصی برایشان نازل شود. این قدر تکبر داشتند که نمی‌توانستند ببینند دیگری امتیازی نسبت به خودشان داشته باشد. روشن است نزولِ وحی قلبی الهی می‌خواهد. مگر هر انسانی می‌تواند حاملِ وحی الهی باشد.

24